

بازی قدرت در صحنه افغانستان: اهداف و الگوهای رفتاری

تاریخ ارائه: ۸۱/۸/۱۰ تاریخ تصویب: ۸۱/۱۰/۳۰ از دکتر نوذر شفیعی*

کلیدواژه‌ها

افغانستان، ایران، آمریکا، روسیه، چین، عربستان، پاکستان، هند، سیاست خارجی

چکیده

در این مقاله کوشیده شده تا با بررسی تغییرات اساسی داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی ایجاد شده پس از حمله آمریکا به افغانستان، و تأثیر آن به‌ویژه بر نقش و جایگاه جمهوری اسلامی ایران پرداخته شده است. از نظر نگارنده، حادثه ۱۱ سپتامبر و حمله متعاقب آن به افغانستان، منجر به تحولاتی در نقش بازیگران، قواعد بازی و الگوهای رفتاری کشورهای ذی‌نفع در صحنه افغانستان شده است. نویسنده نتیجه می‌گیرد که پس از حمله به افغانستان، تعداد بازیگران داخلی و خارجی در صحنه افغانستان افزایش یافته، اهداف، سیاستها و ابزارهای بازیگران، ثابت مانده، اما نقش آنها دستخوش دگرگونی شده است و قواعد جدیدی بر صحنه افغانستان حاکم شده است که بازیگران دخیل در بحران افغانستان باید رفتارهای خود را در چارچوب آن تنظیم نمایند. همچنین راهکارهایی برای سیاست خارجی ج.ا. ایران در این وضعیت جدید پیشنهاد شده است.

مقدمه

حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ رویدادی تاریخی در سطح بین‌المللی قلمداد می‌شود که در

* آقای نوذر شفیعی عضو هیأت علمی دانشگاه بوشهر است.

این نوشته، برگرفته از رساله دکترای نامبرده است که در رشته روابط بین‌الملل دانشگاه تهران دفاع شده است.

آن ساختمانهای تجارت جهانی در نیویورک و ساختمان پنتاگون در واشنگتن به گونه‌ای غیرقابل تصور هدف حملات انتحاری قرار گرفت. می‌توان گفت به همان اندازه که خود این حادثه شگفت‌انگیز بود، پیامدهای آن نیز بر قلمروهای مختلف روابط بین‌الملل تأثیر بسیار عمیق برجای گذارد. بارزترین وجه تأثیر حادثه ۱۱ سپتامبر، بسیج جهانی برای مقابله با تروریسم بود که بارزترین نمود خود را در افغانستان برجای گذاشت. ایالات متحده با تشکیل ائتلاف ضدتروریسم به افغانستان حمله کرده تا گروه طالبان و شبکه القاعده را که مظنون اصلی حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر بودند از پا درآورد.

حمله به افغانستان، موجب بروز تغییرات بنیادین در عرصه داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی این کشور گردید. سؤال این است که این تغییرات کدام‌اند و به ویژه چه تأثیری بر نقش و جایگاه جمهوری اسلامی ایران در افغانستان گذاشته یا خواهد گذاشت؟ فرضیه این پژوهش آن است که:

حادثه ۱۱ سپتامبر باعث تغییر در نقش بازیگران، قواعد بازی صحنه افغانستان و الگوهای رفتاری کشورهای ذی‌نفع در بحران افغانستان شد.

با بررسی هریک از این تغییرات می‌توان به واقعیات جدید عرصه افغانستان پی‌برد و رفتارها را به گونه‌ای تنظیم نمود که در وضعیت موجود، حداکثر منافع با حداقل هزینه به دست آید. بررسی این تغییرات به ویژه برای توجه دادن دست‌اندرکاران سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران امری ضروری است؛ چرا که تا نتوان جنبه‌های گوناگون یک پدیده را شناخت و از دگرگونیهای موجود اطلاع حاصل کرد، نمی‌توان به اتخاذ تصمیم عقلایی مبادرت ورزید.

۱- اهداف، سیاستها و ابزار بازیگران دخیل در بحران افغانستان

در هر بحرانی تعدادی از بازیگران دخیل هستند. این بازیگران به‌طور عمده بر پایه ملاحظات منافع ملی خود در بحران دخالت می‌کنند و به ایفای نقش می‌پردازند. بازیگران بحران افغانستان را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

الف - بازیگران داخلی یا گروههای سیاسی و نظامی افغانستان؛

ب - بازیگران منطقه‌ای یا شش کشور همسایه افغانستان؛

ج - بازیگران فرامنطقه‌ای یعنی روسیه، آمریکا و سازمان ملل. هر یک از این بازیگران دارای اهدافی در افغانستان هستند که به طور عمده در قالب چهار مؤلفه: ژئوپولیتیک، ژئو - کالچر، ژئو - اکونومیک و ژئو - استراتژیک قابل بررسی است.

این اهداف به طور قطع از طریق ابزارهایی پی‌گیری و تعقیب می‌شوند که مهمترین آنها عبارت‌اند از:

قدرت نظامی، قدرت اقتصادی و مالی، قدرت سیاسی (دیپلماتیک) و بالاخره قدرت اطلاعاتی - امنیتی.

آثار این اعمال قدرت، معمولاً در سه شکل: شکست، پیروزی و موازنه قوا بروز می‌کند. حال به بررسی وضعیت بازیگران دخیل در بحران افغانستان، اهداف و سیاستهای آنها، نحوه به کارگیری ابزار جهت نیل به هدف و نتایج اقدام می‌پردازیم. لازم به توضیح است که در راستای فرضیه این پژوهش، تحولات سیاسی و نظامی افغانستان را می‌توان به دو مقطع قبل و بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر تقسیم کرد.

تقسیم تحولات سیاسی - نظامی افغانستان به این دو مقطع از آن نظر ضروری است که بتوانیم از طریق تغییرات حاصل شده در فاصله زمانی این دو مقطع، به نتایجی دست یابیم.

الف) بازیگران دخیل در بحران افغانستان قبل از حادثه ۱۱ سپتامبر

همان‌گونه که گفته شد سه دسته بازیگر عمده در صحنه تحولات افغانستان نقش آفرینی کرده‌اند که عبارت‌اند از:

(۱) بازیگران داخلی

این بازیگران در دو دسته کلی علیه یکدیگر صف‌آرایی کرده‌بودند. یکی ائتلاف شمال که به طور عمده اقوام غیرپشتون را شامل می‌شد؛ مانند جمعیت اسلامی (تاجیک)، جنبش ملی - اسلامی شمال (ازبک)، حزب وحدت اسلامی (شیعه - هزاره) و نیروهایی از قومیت پشتون (اتحاد اسلامی، شورای مشرقی و ...). هدف اصلی این

گروه‌ها مقابله با سلطه طالبان و مشارکت در ساختار سیاسی قدرت بر پایه جمعیت خود بود. گروه‌های ائتلاف شمال عمدتاً از سوی کشورهای آسیای مرکزی، ایران، روسیه و هند تجهیز و تقویت می‌شد.

دومین بازیگر داخلی عبارت بود از گروه طالبان که طیفی از احزاب هفت‌گانه پشتون تا افغان‌العربها را که در شبکه القاعده به رهبری اسامه بن لادن سازماندهی می‌شدند، دربرمی‌گرفت. هدف این گروه که از سوی کشورهای پاکستان، آمریکا، عربستان سعودی و امارات متحده عربی حمایت می‌شد، استقرار حکومتی خاص در افغانستان بود که بیشتر در چارچوب اندیشه‌های سلفی‌گری قابل توضیح و تفسیر است (امارات اسلامی افغانستان تحت رهبری امیرالمؤمنین ملامحمد عمر). در قاموس حکومت طالبان، جای مستقلی برای سایر احزاب، گروه‌ها و اقوام افغانستان وجود نداشت و همگی باید مطیع محض فرامین امیرالمؤمنین، در قندهار می‌بودند.

(۲) بازیگران منطقه‌ای

هر شش کشور همسایه افغانستان به نوعی در بحران افغانستان دخیل بودند اما دخالت آنها با شدت و ضعف همراه بوده است. در حالی که ایران و پاکستان در صف مقدم جبهه قرار داشتند، چین، هند و کشورهای آسیای مرکزی محتاطانه نظاره‌گر اوضاع بوده و متناسب با شرایط زمانی، مداخلات آنها شدت یا ضعف پیدا می‌کرد.

سیاست ایران در افغانستان

طبق معیارهایی که در مورد اهداف بازیگران دخیل در افغانستان ارائه دادیم، اهداف و سیاستهای ایران در افغانستان را می‌توان به دو بخش سیاست اعلامی و سیاست اعمالی تقسیم کرد.

سیاست اعلامی

مهمترین اصول این سیاست عبارت بود از:

- تصمیم‌گیری در مورد آینده افغانستان باید به وسیله خود مردم افغانستان صورت گیرد. این همان اصلی است که در حقوق بین‌الملل به "اصل حق تعیین سرنوشت" معروف است.
- کشورهای خارجی نباید در امور داخلی افغانستان مداخله کنند. در حقوق بین‌الملل این اصل همان "اصل عدم مداخله در امور دیگران" است.
- هر حکومتی در افغانستان بایستی فراگیر بوده و کلیه گروههای قومی و مذهبی این کشور را شامل شود. این اصل را اصطلاحاً "مداخله سازنده" می‌خوانیم که بعداً در باره آن توضیح خواهیم داد.

سیاست اعمالی

مهمترین اصول این سیاست عبارت است از :

- **اصل ژئو - پولیتیک** : طبق این اصل، افغانستان، کشوری است که در همسایگی ایران قرار دارد و صرف‌نظر از ماهیت سیاست و حکومت در این کشور، ایران ناچار بود با دولت حاکم کنار بیاید. تلاشهایی که در یکی دو سال آخر حاکمیت طالبان برای برقراری رابطه یا این گروه صورت گرفت، در همین چارچوب قابل ارزیابی است.
- **اصل ژئو - کالجبر** : طبق این اصل، ایران تلاش کرد تا گروههایی را که نوعی تعلق خاطر فرهنگی، تمدنی و مذهبی با ایران داشتند، در آینده سیاست و حکومت در افغانستان جایگاه شایسته‌ای داشته باشند. تحقق این اصل می‌توانست به توسعه نفوذ ایران در افغانستان کمک کند.
- **اصل ژئو - اکونومیک** : طبق این اصل، ایران تلاش داشت مانع از رخنه و نفوذ قدرتهای خصم در افغانستان شود. ضمن اینکه با گسترش دامنه نفوذ ایران در افغانستان، محور حوزه تمدنی فارس‌زبان (ایران، افغانستان، تاجیکستان) به عنوان یک محور استراتژیک تحقق پیدا می‌کرد.
- **اصل ژئو - استراتژیک** : افغانستان از قابلیت‌های اقتصادی مهمی برخوردار است و

دامنه حضور و نفوذ ایران در افغانستان می‌توانست زمینه را برای بهره‌برداری مطلوب از تواناییها و ظرفیتهای اقتصادی این کشور فراهم سازد. این امر، به ویژه از جهت ایجاد یک افغانستان برخوردار از رفاه نسبی مهم است، تا مشکلات آن سرزمین، مردم را به سوی ایران گسیل ندارد.

ابزارهای ایران

مهمترین ابزارهای اعمال نفوذ ایران در افغانستان عبارت بودند از:

گروههای فارس‌زبان و شیعه‌مذهب در افغانستان؛ بخشهای نظامی‌ای که رابطه نظامی - امنیتی تنگاتنگی با گروههای مزبور داشت؛ ستاد افغانستان در وزارت امور خارجه که رابطه سیاسی قوی‌ای را با گروههای داخلی افغانستان برقرار می‌کرد و کمکهای ایران به این گروهها را سازماندهی می‌نمود؛ وزارت اطلاعات که عناصرش در همکاریهای اطلاعاتی، سیاسی و امنیتی با نیروهای افغانی فعال بودند؛ کمیته امداد امام که در کمکهای مالی و اقتصادی به قومیت‌های وابسته به ایران نقش مهمی داشت و وزارت امور خارجه که در رایزنی‌های سیاسی بین‌المللی در حمایت از گروههای همساز با ایران فعالیت زیادی داشت.

نتایج اقدامات ایران

بدون تردید اعمال سیاست توسط کشورها نتایج پیامدهایی به همراه دارد. نتایج سیاستهای ایران در افغانستان عبارت‌اند از:

برقراری موازنه قدرت و جلوگیری از حذف گروههای فارس‌زبان از صحنه سیاسی افغانستان و نیز حضور مؤثر گروههای فارس‌زبان و شیعه‌مذهب در ساختار سیاسی افغانستان. نتیجه دو عامل فوق، توسعه نفوذ ایران در افغانستان است.

سیاست پاکستان در افغانستان

پاکستان نیز از قدرتها و بازیگران فعال در صحنه سیاسی و نظامی افغانستان

بازی قدرت در صحنه افغانستان: اهداف و الگوهای رفتاری _____ ۷

بوده است. در حقیقت میزان نقش ایران و پاکستان در تحولات افغانستان به شدت تحت تأثیر یکدیگر بوده است.

اهداف پاکستان

- **اهداف ژئو-پولیتیک**: ایجاد یک دولت همسو و ضعیف در افغانستان، نادیده گرفتن مسئله مورد مناقشه خط دیوراند، تضعیف قدرت و توانایی ملی افغانستان.

- **اهداف ژئو-کالچر**: حمایت از قومیت پشتون (حمایت ابزاری) و بسط نفوذ ایدئولوژیک در افغانستان (سنی‌گرایی متعصب).

- **اهداف ژئو-استراتژیک**: دسترسی مستقیم به منطقه آسیای مرکزی، دادن عمق استراتژیک به پاکستان در برابر هند و بالاخره تحت تأثیر قرار دادن روابط ایران و افغانستان.

- **اهداف ژئو-اکنومیک**: گشایش راه حیاتی ترانزیت بین پاکستان و بازار آسیای مرکزی، امکان دسترسی به منابع نفت و گاز کشورهای آسیای مرکزی و تبدیل افغانستان به بازار کالاهای مصرفی.

ابزارهای پاکستان

مهمترین ابزارهای اعمال نفوذ پاکستان در افغانستان عبارت‌اند از:

- سازمان امنیت و اطلاعات ارتش پاکستان (I.S.I)
- گروه‌های تندرو پشتون مثل حزب اسلامی حکمتیار و گروه طالبان
- پشتونهای پاکستان که با پشتونهای افغان ارتباط تنگاتنگ قومی و مذهبی دارند.
- مدارس مذهبی پاکستان که به تعلیم نیروهای تندرو پشتون می‌پرداختند.
- شبکه القاعده که با محافل مذهبی تندرو در پاکستان (سمیع‌الحق، فضل‌الرحمان و...) ارتباط ایدئولوژیک نزدیکی دارد.
- وزارت خارجه پاکستان که در محافل سیاسی بین‌المللی حامی طالبان بود.

نتایج سیاست پاکستان

نتایج سیاستهای پاکستان میان طیفی از موفقیت تا ناکامی قابل ارزیابی است. به عنوان مثال، حکمتیار در تأمین اهداف پاکستان ناکام ماند. این در حالی است که موفقیت نسبی طالبان در بسط سیطره خود بر افغانستان برای پاکستان یک موفقیت بود. علاوه بر این اسلام‌آباد طی یک دهه گذشته توانست میان پشتونها و غیرپشتونها در راستای منافع ملی پاکستان موازنه قوا ایجاد کند و جایگاه پاکستان را در افغانستان به طور نسبی حفظ کند.

کشورهای آسیای مرکزی

با آنکه تحولات افغانستان می‌توانست به طور مستقیم بر امنیت و منافع ملی کشورهای آسیای مرکزی تأثیر بگذارد، اما مسائل و مشکلات داخلی خود این کشورها و عمدتاً فقر اقتصادی آنها، مانع از توجه جدی این کشورها به بحران افغانستان بوده است.

اهداف و سیاستهای کشورهای آسیای مرکزی در افغانستان

به نظر می‌رسد، کشورهای آسیای مرکزی چهار راهبرد مشخص در قبال بحران افغانستان اتخاذ کرده‌اند:

- تلاش برای حفظ تمامیت ارضی خود که طالبان نسبت به بعضی از مناطق آنها ادعای ارضی داشتند.
- اتخاذ سیاست پایداری تدافعی با حمایت تدارکاتی از ائتلاف شمال که با آنها پیوند قومی دارند.
- پیگیری منافع اقتصادی خود با توجه به راه ترانزیتی افغانستان به جنوب آسیا و اقیانوس هند.
- حفظ آمادگی برای مذاکره با طالبان با هدف تضمین مشارکت احزاب عضو ائتلاف شمال در یک ائتلاف آشتی ملی (حکومت فراگیر).

لازم به توضیح است که نقش کشورهای آسیای مرکزی در بحران افغانستان بیشتر تابع نقش ایران و روسیه در بحران افغانستان بوده و به همین دلیل بیشتر به عنوان کانالی جهت ارائه کمک به ائتلاف شمال نقش آفرینی می‌کردند.

سیاست هند در بحران افغانستان

سیاست و عملکرد هند در بحران افغانستان با حفاظت اطلاعاتی کامل صورت گرفته است. از این رو تبیین موضع این کشور در قبال بحران افغانستان دشوار است و شفافیت موجود در سیاست ایران و پاکستان را ندارد. با این حال در حد کلیات می‌توان گفت که سیاست هند در تضاد آشکار با سیاست پاکستان و همسویی نسبی با سیاست ایران و روسیه قرار دارد. مهمترین محورهای سیاست هند در بحران افغانستان عبارت‌اند از: خشی کردن تلاشهای پاکستان در افغانستان؛ حمایت از گروههای ائتلاف شمال و تلاش برای خاتمه بحران جهت جلوگیری از تأثیر عواقب آن بر بحران کشمیر.

سیاست چین در بحران افغانستان

سیاست چین در بحران افغانستان تابع پنج ملاحظه اساسی است:

- ملاحظه روابطش با آمریکا که تمایل ندارد پای واشنگتن به منطقه باز شود.
- جلوگیری از نفوذ هند در افغانستان که دشمن دیرینه‌اش به حساب می‌آید.
- بیم از گسترش بنیادگرایی طالبان به ایالات سین‌کیانگ؛
- ملاحظه روابطش با پاکستان و سیاست بی‌طرفانه در قبال بحران افغانستان؛ و
- ملاحظه روابطش با روسیه و ایران و حمایت از فرایند صلح در افغانستان.

بنا به دلایل مذکور، سیاست چین در قبال بحران افغانستان یک سیاست ملون و ناهمگونی بوده‌است. بنابراین همیشه شاهد نوسانات و بی‌ثباتی مواضع در سیاست پکن هستیم.

سیاست عربستان سعودی در افغانستان

گرچه عربستان سعودی به لحاظ بعد مسافت، جزو بازیگران منطقه‌ای بحران

افغانستان به حساب نمی‌آید، اما به لحاظ تأثیرگذاری با واسطه آن (از طریق پاکستان)، این کشور را در قلمرو بازیگران منطقه‌ای قرار می‌دهیم. عربستان سعودی با سه انگیزه در بحران افغانستان دخالت کرده است:

- منافع مذهبی - ایدئولوژیک (به معنای تفسیر وهابی از اسلام)
- منافع مالی و ژئواکونومیک (یعنی پشتیبانی از شرکت نفت دلتا)
- منافع معطوف به قدرت سیاسی برای گسترش حوزه نفوذ عربستان در افغانستان

(۳) بازیگران بین‌المللی

بازیگران بین‌المللی در بحران افغانستان را می‌توان در چهار مقوله اساسی جا داد.

ایالات متحده

- سیاست ایالات متحده در افغانستان سه مرحله اساسی را طی کرده است.
- مبارزه با کمونیسم در شکل تقویت مجاهدین علیه روسها و حکومت کمونیستی افغانستان؛
- سرکوب انقلابات و نهضت‌های رهایی‌بخش و ضد آمریکایی در قالب تشدید جنگ در افغانستان و اجرای تئوری مجاهد در مقابل مجاهد؛ و
- مبارزه با تروریسم در شکل حمله اخیر آمریکا به افغانستان.

اهداف آمریکا در افغانستان

- **اهداف ژئو - پولیتیک**: سیطره بر منابع نفت و گاز افغانستان که در مناطق شمال این کشور واقع شده است؛ سیطره بر منابع اورانیوم افغانستان که در جنوب غرب این کشور واقع شده است؛ سیطره فرهنگی بر افغانستان در شکل تأسیس مدارس (حبیبه) و دانشگاه (دانشکده مهندسی کابل)؛ و مهمتر از همه روی کار آوردن یک حکومت لائیک در افغانستان.
- **اهداف ژئو - استراتژیک**: اجرای دکترین سدبندی علیه ایران؛ حضور مؤثر در

افغانستان با هدف تأثیرگذاری بر روسیه، چین و هند؛ حضور مؤثر در جنوب و مرکز آسیا با هدف کنترل گرایشهای بنیادگرایانه و نیز مهار توانایی هسته‌ای هند و پاکستان؛ بسط دامنه فعالیت ناتو تا مرزهای چین براساس طرح مشارکت برای صلح ناتو؛ و کسب پایگاه نظامی در آسیای مرکزی (ماناس در قرقیزستان و خان‌آباد در ازبکستان).

- اهداف ژئو-اکنومیک: سیطره بر منافع نفت و گاز آسیای مرکزی که ۹۰ تا ۲۰۰ میلیارد بشکه نفت در این منطقه تخمین زده شده است؛ گسترش خطوط انتقال انرژی با هدف کاهش آسیب‌پذیری شریان حیات اقتصادی غرب؛ و انتقال خط لوله گاز و نفت آسیای مرکزی و خزر به دریای آزاد با هدف کاهش اهمیت استراتژیک ایران.

سیاست اعلامی آمریکا در افغانستان

- آمریکا نسبت به گروههای متعارض درگیر در افغانستان بی طرف است.
- آمریکا خواهان حکومتی فراگیر در افغانستان است به گونه‌ای که معیارهای بین‌المللی را رعایت کند.
- سازمان ملل در فرایند صلح در افغانستان نقش مرکزی دارد و واشنگتن از تلاشهای این سازمان حمایت می‌کند.

سیاست اعمالی آمریکا در افغانستان

- رهاکردن مجاهدین به حال خود به هدف زمینه‌سازی جهت بروز نزاعهای خونین میان آنها؛
- تلاش در جهت تشدید این منازعات با هدف تحلیل قوای نیروهای اسلامی از طریق:
 - الف - حمایت نظامی از یک یا چند گروه متعارض
 - ب - حمایت مالی از یک یا چند گروه متخاصم
 - ج - حمایت اطلاعاتی از یک یا چند گروه درگیر
- و کارشکنی در فرایند صلح میان گروههای جهادی با هدف خسته کردن مردم افغانستان از جنگ و فراهم کردن زمینه پذیرش حکومت دلخواه آمریکا در

افغانستان.

ابزارهای آمریکا

- فعال کردن CIA به طور جداگانه و گاه در همکاری با I.S.I پاکستان؛
- ترغیب کشورهای نظیر پاکستان، عربستان و امارات متحده عربی جهت کمک به طرف پشتون مخاصمات؛ و
- تقویت و تجهیز طالبان و گروههایی که با ایران و روسیه ناسازگارند.

روسیه

- روسیه یکی از بازیگران اصلی و مرکزی در بحران افغانستان به حساب می آید. این کشور چهار هدف عمده را در افغانستان تعقیب می کرد :
- کاهش خسارات بالقوه برای دولتهای آسیای مرکزی؛
- تحویل سلاح به نیروهای ائتلاف شمال؛
- حمایت از تشکیل دولت فراگیر در افغانستان به گونه ای که دشمن روسیه نباشد؛ و
- تأکید بر اینکه سازمان ملل بایستی نقش اصلی را در حل بحران افغانستان ایفا کند.

سازمان ملل متحد

- از زمانی که افغانستان دستخوش ناآرامی شده است، سازمان ملل با توجه به تأثیر مخرب این بحران بر صلح و امنیت بین الملل، نمایندگانی برای حل آن اعزام کرده است که معروفترین آنها عبارتاند از :
- خاویار پرز دکوئیار - دیه گو کوردووز - بنون سوان - محمود مستیری - نوربرت هول - اخضر ابراهیمی و فرانسیس وندرل.
- به استثنای خاویار پرز دکوئیار که به علت کوتاه بودن مدت مأموریت خود، نتوانست مکانیسمی برای حل بحران افغانستان ارائه دهد، سایر نمایندگان دبیرکل، با توجه به طرز تلقی خود از بحران افغانستان راه کارهایی برای حل آن ارائه داده اند که عبارتاند از :

جدول شماره ۱ - ارائه راهکارهایی از طرف نمایندگان دبیرکل برای حل بحران افغانستان

نماینده	ابتکار عمل	مفاد
دیه‌گو کوردووز	موافقت‌نامه ژنو	طرح زمان‌بندی خروج نیروهای شوروی از افغانستان
بنون سوان	تشکیل دولت فراگیر	متشکل از گروه‌ها و احزاب جهادی و کمونیست‌های حاکم بر افغانستان
محمود مستیری	حکومت تکنوکراتها	از طریق خلع حکومت مجاهدین و تشکیل یک حکومت موقت
نوربرت هول	خروج نیروها از کابل	طرح غیرنظامی ساختن کابل پایتخت افغانستان
اخضر ابراهیمی	گروه ۲ + ۶	متشکل از شش کشور همسایه افغانستان به علاوه آمریکا روسیه
فرانسیس وندرل	حل جامع بحران	مشارکت همه‌بازیگران دخیل در بحران افغانستان در فرایند صلح (داخلی - منطقه‌ای و بین‌الملل)

از آنجا که ابتکارات نمایندگان سازمان ملل با اقبال سایر بازیگران دخیل در بحران افغانستان به ویژه ایالات متحده همراه نبود، این ابتکارها به نتیجه‌ای نرسید

جمع‌بندی

اگر بخواهیم بازیگران دخیل در بحران افغانستان را قبل از حادثه ۱۱ سپتامبر، بر حسب میزان نفوذ و تأثیرگذاری بر بحران افغانستان تقسیم‌بندی کنیم می‌توان الگوی زیر را ارائه داد:

- (۱) بازیگران اصلی: ایران، پاکستان، روسیه و گروه‌های داخلی افغان
- (۲) بازیگران شبه پیرامونی: آمریکا، عربستان، هند، چین، کشورهای آسیای مرکزی و سازمان ملل
- (۳) بازیگران پیرامونی: اتحادیه اروپا، ژاپن و سایرین

توضیح چند نکته در اینجا ضروری است. اول اینکه ایران و پاکستان جزو بازیگران اصلی بحران افغانستان قلمداد شده‌اند. این بدان دلیل است که مسائل عمده افغانستان طی نیم‌دهه اخیر توسط این دو قدرت منطقه‌ای رقم خورده است. دوم اینکه اگرچه گروههای سیاسی - نظامی افغانستان به ویژه به دلیل شکافهای اجتماعی و قومی موجود در این کشور، جزو بازیگران مهم به حساب می‌آیند و قاعدتاً باید در جرگه بازیگران اصلی قرار می‌گرفتند، اما از آنجا که این گروهها به نوعی در یک جنگ نیابتی به سود ایران و پاکستان گرفتار آمده‌بودند، آنها را در قلمرو بازیگران نیابتی قرار داده‌ایم. بالاخره اگر چه نقش بازیگران شبه پیرامونی ممکن است نسبت به یکدیگر شدت و ضعف داشته باشند، اما با اندکی اغماض آنها را در یک ردیف قرار داده‌ایم.

۲- قواعد بازی، الگوی رفتاری و جایگاه بازیگران در بحران افغانستان

قبل از حادثه ۱۱ سپتامبر

الف) قواعد بازی در بحران افغانستان

در هر بازی یکسری قواعد وجود دارد که بازیگران در چارچوب آن به ایفای نقش در راستای منافع ملی خود می‌پردازند. در اینجا منظور از قواعد بازی دقیقاً آن چیزی نیست که ریموند کوهن در کتاب معروف خود "قواعد بازی در سیاست بین‌الملل" آورده است. قواعد بازی در بحران افغانستان علائم راهنمایی است که دامنه نفوذ و نقش بازیگران را تعیین می‌کند. از این منظر، مهمترین قواعد بازی حاکم بر بحران افغانستان قبل از حادثه ۱۱ سپتامبر را می‌توانیم این‌گونه بر شماریم:

(۱) قاعده "همه یا هیچ"

با بررسی دقیق رفتار بازیگران دخیل در بحران افغانستان، به ویژه بازیگران داخلی و منطقه‌ای (ایران و پاکستان) می‌توان مشاهده کرد که این بازیگران، اصولاً سیاست و حکومت در افغانستان را برای خود می‌خواستند و لذا انعطاف بسیار اندکی در مورد

مشارکت دیگران در قدرت وجود داشت. به عنوان مثال طبق معاهده پیشاور قرار بود آقای ربانی برای یک دوره چهارماهه، قدرت را در افغانستان به دست گیرد اما او حداقل برای پنج بار با پشتوانه قدرت نظامی خود، این دوره را تمدید کرد. در قبال آن، طالبان نیز فقط به الگوی "امارت اسلامی افغانستان" تحت حاکمیت امیرالمؤمنین معتقد بود و برای سایر گروهها فقط در رده پایین حکومتی قائل به نقش بود. همین رویه در سیاست پاکستان و تا حدی ایران نیز حاکم بود.

(۲) قاعده "حاصل جمع جبری صفر"

طبق این قاعده، برد هر یک از بازیگران برابر باخت دیگران بود؛ لذا هیچ یک از بازیگران حاضر نبودند در سیاست خود نسبت به یکدیگر حداقل انعطافی را نشان دهند. به عنوان مثال، در حالی که طبق معاهده اسلام‌آباد، گلبدین حکمتیار در سمت نخست‌وزیر، معتقد بود که او باید اعضای کابینه را معرفی کند. برهان‌الدین ربانی نیز طبق همان معاهده معتقد بود که آقای حکمتیار باید در انتخاب اعضای کابینه با او مشورت نماید. عدم‌پذیرش این مفاد از سوی دوطرف موجب بروز منازعه‌ای خونین میان آنها گشت.

(۳) قاعده "قدرت فقط از لوله تفنگ بیرون می‌آید"

از دید گروههای سیاسی و نظامی افغانستان "ملک شکاری بود که فقط با تیغ هندی حاصل می‌شد". از این رو طی یک دهه و نیم گذشته، صحنه سیاسی افغانستان مملو از کشمکش و منازعه خونین بوده و فرصت صلح و مذاکره بسیار اندک و ناچیز بود. اگر چه مذاکراتی نیز به طور جسته و گریخته میان گروههای درگیر صورت می‌گرفت، اما این مذاکرات هیچ‌گاه نتوانست صلح را به ارمغان آورد. در این خصوص شاید موشک‌باران بی‌امان کابل توسط گلبدین حکمتیار مثال خوبی باشد. طی فاصله زمانی ۱۳۷۱-۱۳۷۳ نیروهای حکمتیار روزانه دهها و حتی صدها گلوله توپ و موشک به کابل شلیک می‌کردند.

(۴) قاعده "هرج و مرج یا آناارشی"

فقدان دولت مرکزی و یا نبود مشروعیت، و قبول این دولت توسط گروهها، موجی از هرج و مرج و بی‌نظمی را در افغانستان به وجود آورده‌بود، به‌گونه‌ای که هر فرمانده محلی در قلمرو خاص خود، حاکم مطلق بود. همه فرامین در آن قلمرو خاص، توسط فرمانده محلی صادر می‌شد و به قول یکی از فرماندهان (قاضی کبیر، فرمانده محلی خواجه بهاء‌الدین و مناطق تابعه)، آنها فقط ویزا صادر نمی‌کنند و الا همه کارکردهای اصلی یک رئیس حکومت را در قلمرو خاص خود انجام می‌دادند. از این منظر، افغانستان حتی از یک کشور فدراتیو خارج شده، و شکل حکومت ارباب و رعیت، تیول‌دار، ملوک‌الطوایفی و نظیر آن را به خود گرفته بود.

(۵) قاعده "کشور بدون دروازه"

به دلیل حاکمیت قواعد چهارگانه فوق، مرزهای افغانستان بر روی کشورها، گروههای مافیایی، تروریستها، قاچاقچیان مواد مخدر و ... باز بود. در مداخله گسترده قدرت قدرتهای خارجی، هیچ محدودیتی وجود نداشت. اسلحه به راحتی از مرزها می‌گذشت درست به همان شکل مواد مخدر، افراد و گروههای شرور و ... آزادانه آمد و شد می‌کردند. خلاصه اینکه هرکسی با هر قصد و غرضی وارد افغانستان می‌شد بدون آنکه محدودیتی در این زمینه وجود داشته باشد.

(۶) قاعده "کشوری فراموش شده"

با آنکه بحران افغانستان یکی از بحرانهای خونین و بلندمدت در صحنه بین‌المللی به حساب می‌آید و گستردگی ابعاد آن نیز کمتر از سایر بحرانها نبود، اما هیچ توجهی در جهت استقرار صلح پایدار به آن نمی‌شد. همان‌گونه که قبلاً گفته شد، به دلیل تضاد منافع بازیگران دخیل، و حمایت و پشتیبانی نکردن قدرتهای بزرگ به‌ویژه اعضای دائم شورای امنیت، تلاشهای دیپلماتیک بین‌المللی و منطقه‌ای به نتیجه‌ای نمی‌رسید و لذا افغانستان، به‌دور از توجه جامعه جهانی، سالهای بحرانی و نگران‌کننده‌ای را پشت‌سر

گذاشت. به استثنای بحران کشمیر، شاید کمتر بحرانی در سطح جهان وجود داشته باشد که مثل بحران افغانستان از دید و چشمان جامعه جهانی پنهان گشته باشد.

(ب) الگوی رفتاری کشورها در بحران افغانستان

گفته شد کشورها در اقدامات و رفتارهای خود نسبت به سایر بازیگران صحنه بین‌المللی از الگوی رفتاری خاص پیروی می‌کنند. این الگوهای رفتاری در چارچوب قواعد بازی حاکم بر روابط بین‌الملل (قواعد ضمنی یا صریح)، معاهدات دوجانبه یا چندجانبه و به‌طور کلی اصول حاکم بر روابط بین‌الملل که در قالب موازین حقوق بین‌الملل نهادینه شده‌اند، شکل گرفته و عینیت می‌یابند. با نگاهی اجمالی به رفتار کشورهای دخیل در بحران افغانستان موارد زیر به ذهن متبادر می‌شود.

(۱) عدم رعایت موازین بین‌المللی

با توجه به آنچه در قسمت قواعد بازی گفته شد، کشورهای دخیل در بحران افغانستان به هیچ‌یک از اصول و موازین بین‌الملل در روابطشان با افغانستان پیروی نمی‌کردند. اصل عدم مداخله، اصل همزیستی مسالمت‌آمیز، اصل احترام متقابل، اصل برابری حاکمیتها و ... به راحتی از سوی کشورهای ذی‌نفع در بحران افغانستان نادیده انگاشته می‌شود. از این رو بحران افغانستان، این کشورها را جولانگاه تسویه حساب قدرتهای رقیب قرار داده بود.

(۲) معاهدات دو جانبه با گروهها

قدرتهای دخیل در بحران افغانستان روابط خود را به‌طور معمول با گروههای سیاسی و نظامی تنظیم می‌کردند و این دقیقاً به خاطر فقدان حکومت مرکزی در افغانستان و وضعیت بی‌نظمی حاکم بر این کشور بود. معاهدات دوجانبه معمولاً به شکل انعقاد قراردادهای تسلیحاتی، اقتصادی، تجاری و ... تجلی می‌یافت.

(۳) ماهیت الگوهای رفتاری

رفتار کشورهای ذی‌نفوذ در بحران افغانستان به‌طور عمده با هدف ایجاد سلطه، نفوذ و وابستگی تنظیم شده‌بود. در این خصوص می‌توان بر پایه رفتار و عملکردهای کشورهای دخیل در بحران افغانستان، الگوهای رفتاری این کشورها را از نظر ماهیت به شکل زیر تقسیم‌بندی کرد:

جدول شماره ۲ - الگوی رفتاری کشورها در بحران افغانستان قبل از حادثه ۱۱ سپتامبر

کشورها	ماهیت الگوی رفتاری
پاکستان	ایجاد سلطه
آمریکا، روسیه، کشورهای آسیای مرکزی، هند، عربستان سعودی و ...	ایجاد نفوذ
ایران	نفوذ فرهنگی و سیاسی بیشتر

در توضیح این جدول باید گفت، ایران و پاکستان از نفوذ لازم در افغانستان برخوردار بودند؛ اما هریک سعی داشتند با گسترش بیشتر نفوذ خود، نفوذ سیاسی و فرهنگی بیشتر (ایران) و یا سلطه (پاکستان) را ایجاد کنند.

سیاست پاکستان در سلطه بر افغانستان را می‌توان در شکل‌دهی طالبان و اتخاذ سیاست تمامیت‌خواهی از سوی این گروه مشاهده کرد و سیاست ایران را در ایجاد وابستگی می‌توان در شکل تقویت گروه‌های فارس‌زبان و شیعه‌مذهب و سهم‌کردن آنها در قدرت مشاهده نمود. سایر بازیگران، بیشتر در پی نفوذ در افغانستان بوده‌اند.

ج) نقش بازیگران دخیل در بحران افغانستان

طبق معمول نقش کشورها در یک بحران براساس دو معیار، شناخته می‌شود. سیاست حاد (*High Politics*) و سیاست عادی (*Low Politics*). مسائل سیاسی - امنیتی در قلمرو سیاست حاد و مسائل اقتصادی، اجتماعی و ... در قلمرو سیاست عادی قرار می‌گیرند. جداول زیر ابعاد سیاست، نوع بازیگران، درجه تصمیم‌گیرندگان، نوع موقعیت

و ماهیت مسائل را نشان می‌دهد.

جدول شماره ۳ - جایگاه بازیگران دخیل در یک بحران فرضی

سیاست حاد	سیاست عادی	ابعاد سیاست
دولتها	دولتها، سازمانهای بین‌المللی، سازمانهای غیردولتی	نوع بازیگران
سران حکومتها و مقامات عالی	مقامات رسمی و دون پایه	درجه تصمیم‌گیرندگان
بحرانها و مسائل حاد با اولویت بالا	فعالتهای روزمره و مسائل با اولویت پایین	نوع موقعیت
سیاسی - امنیتی	اقتصادی، اجتماعی و ...	ماهیت مسائل

طبق جدول فوق، تحولات یک دهه اخیر افغانستان به لحاظ ماهیت، جنبه سیاسی - امنیتی داشت؛ از نظر موقعیت، وضعیت بحران داشت؛ نوع بازیگران دخیل در آن به طور عمده دولتها بود؛ قطعاً درجه تصمیم‌گیرندگان آن، سران حکومتها و مقامات عالی‌رتبه بوده و به طور کلی نقش دولتها در آن در جرگه سیاست بالا قرار دارد. با این حال، اگر بخواهیم درجه نقش بازیگران، روشن‌تر شود به نظر می‌رسد، ایران و پاکستان از نقش برجسته‌ای در این بحران برخوردار بوده‌اند.

جدول شماره ۴ - جایگاه بازیگران دخیل در بحران افغانستان

سیاست حاد	ابعاد سیاست
ایران و پاکستان (درجه اول)	نوع و درجه نقش بازیگران
روسیه، کشورهای آسیای مرکزی، آمریکا، عربستان و سازمان ملل (درجه دوم)	
رهبری، ریاست جمهوری، وزارت اطلاعات، خارجه، دبیرکل سازمان ملل و نمایندگان آن.	درجه تصمیم‌گیرندگان

تا اینجای پژوهش، فقط در یک بررسی توضیحی - تشریحی به وضعیت بازیگران،

قواعد بازی، الگوی رفتاری و نقش بازیگران در بحران افغانستان پرداخته‌ایم. ذکر مطالب این بخش از آن نظر ضروری بود که راهنمای خوبی جهت تبیین فرضیه این پژوهش می‌باشد. بخش بعدی، اطلاعات و تحلیل‌های تازه‌تری در اختیار خواننده قرار می‌دهد.

۳- تحولات پس از حادثه ۱۱ سپتامبر و تأثیر آن بر بازیگران

در این بخش قصد آن نیست که مجدداً پرونده حادثه ۱۱ سپتامبر را بازنموده و تجزیه و تحلیل کنیم. مفروض آن است که حادثه ۱۱ سپتامبر موجب بروز تحولاتی در قلمروهای مختلف روابط بین‌الملل شد که وقوع یکسری تحولات در افغانستان از نتایج آن بوده‌است. بنابراین تشریح تأثیر حادثه ۱۱ سپتامبر بر تحولات افغانستان که جوهره اصلی فرضیه این پژوهش را تشکیل می‌دهد، در چند بهره تأثیر بر بازیگران، تأثیر بر قواعد بازی، تأثیر بر الگوهای رفتاری کشورها و تأثیر بر نقش بازیگران مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

الف) تأثیر حادثه ۱۱ سپتامبر بر بازیگران دخیل در بحران افغانستان

حادثه ۱۱ سپتامبر بر کیفیت نقش و جایگاه بازیگران بحران افغانستان تأثیر عمده‌ای گذاشت. به عبارت دیگر، بازیگران تأثیرگذار بر صحنه داخلی افغانستان همان بازیگران هستند؛ اما کیفیت فعالیت، نقش و جایگاه آنها به شرح زیر دستخوش تحولات شده‌است:

(۱) بازیگران داخلی

با وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر، یکی از بازیگران داخلی، یعنی طالبان به همراه هم‌پیمانان خارجی، یعنی شبکه القاعده از صحنه سیاسی - نظامی افغانستان حذف و جای آنان را نیروهای میانه‌رو گرفتند، که به‌طور عمده تکنوکراتها هستند. این نیروی جدید که پایگاه اجتماعی آنها به‌طور عمده پشتونها هستند، در شکل دو جریان رم و پیشاور وارد صحنه افغانستان شدند. جریان رم که محمدظاهرشاه رهبری آن را برعهده دارد از حمایت

بین‌المللی برخوردار است و جریان پیشاور که پیرسیداحمدگیلانی رهبری آن را برعهده دارد، از ناحیه پاکستان حمایت می‌شد. ظاهرشاه و گیلانی که دارای روابط سببی و نسبی با یکدیگر هستند، هر دو جزو طیف میانه‌رو جریانات سیاسی افغانستان به حساب می‌آیند. بنابراین اولین تغییر، عبارت بود از حذف یک نیروی تندرو و افراطی که فقط از طرف سه کشور به رسمیت شناخته شده و جایگزینی آن توسط یک نیروی میانه‌رو و تکنوکرات که از سوی جامعه بین‌المللی به رسمیت شناخته شده است.

ائتلاف شمال از بازیگران عمده دوره قبل، در این دوره، در حکومت مشارکت جست. این ائتلاف، دیگر همچون گذشته وجود ندارد و هر یک از گروه‌های عضو آن اکنون سعی دارد با هماهنگ‌سازی با روندهای موجود در افغانستان، سهمی از قدرت را نصیب خود گرداند. اگرچه میان گروه‌های این ائتلاف و کشورهای حامی آنها هنوز نوعی تعلق خاطر و همبستگی وجود دارد، اما ظواهر امر نشان می‌دهد که این همگرایی به سوی گسست و پیوند با قدرتهای دیگر جریان دارد. اظهارات دکتر عبدالله که از نیروهای فعال ائتلاف ضدطالبان محسوب می‌شود جالب توجه است. وی در یک کنفرانس خبری در واشنگتن، از ایران و پاکستان خواست، در امور داخلی افغانستان دخالت نکنند. او با صراحت از تغییر قواعد بازی در افغانستان سخن به میان آورد کریم خلیلی رهبر حزب وحدت اسلامی نیز از بی‌میلی خود در همکاری با ایران سخن راند و به‌طور تلویحی همکاری با آمریکا را ترجیح داد.^(۱) احساس می‌شود برهان‌الدین ربانی دیگر جایگاه سابق خود را ندارد و یونس قانونی هم که سمت وزارت کشور را برعهده دارد، ترجیح می‌دهد پیوند خود را با خاندان سلطنتی و ایالات متحده حفظ کند.^(۲) در مجموع اکنون آنچه برای گروه‌های داخلی افغانستان مهم است نزدیک‌تر شدن با بازیگر یا بازیگرانی است که نقش اصلی را در صحنه تحولات افغانستان ایفا می‌کنند و این دقیقاً به خاطر درک قواعد بازی و یافتن جای پای خود در ساختار سیاسی افغانستان است.

(۲) بازیگران خارجی

بعضی از بازیگران خارجیِ صحنهٔ افغانستان، جایگاه سابق خود را از دست داده‌اند. این تغییر از طریق جابه‌جایی نقش و جایگاه بازیگران اصلی به بازیگران فرعی حادث شده‌است. اتحادیهٔ اروپا، ترکیه و ایالات متحده که قبلاً و طبق نمودار سیتا دی ماس در حاشیه قرار داشتند، اکنون به مرکز آمده‌اند و برعکس، ایران و پاکستان روز به روز بیشتر به سمت حاشیه عقب‌نشینی می‌کنند. بعضی کشورهای دیگر مثل هند، چین، عربستان سعودی و... در همان جایگاه قبلی خود باقی مانده‌اند. این وضعیت را با ارائهٔ چند شاخص می‌توان روشن ساخت.

(۱) نیروی ایساف (International Security Assistance Force)

این نیروها تحت نظارت سازمان ملل عمل می‌کنند؛ اما پوشش سربازان آن آبی نیست. تعداد آنها بین ۳۵۰۰ تا ۵۰۰۰ نفر برآورد شده که ۱۵۰۰ نفر از آنها بریتانیایی، ۱۵۰۰ نفر آلمانی، ۸۰۰ نفر فرانسوی و ۷۰۰ نفر اسپانیایی است. البته قرار است ۲۱ کشور، نیرو در اختیار ایساف قرار دهند که ترکیه با ۹۰ نفر، اردن و مالزی با رقمی مشابه، جزو کشورهای اسلامی شرکت‌کننده در این نیروها خواهند بود.^(۳) با این حال آمار دیگری دربارهٔ تعداد و ترکیب نیرو وجود دارد که براساس آن انگلستان ۵۰۰ نفر، آلمان ۴۳۳ نفر، هلند ۱۴۸ نفر، اتریش ۵۵ نفر، دانمارک ۴۸ نفر، یونان ۷۰ نفر و ... نیرو تحت اختیار ایساف قرار داده‌اند. ایالات متحده در ایساف نیرو ندارد اما متعهد شده‌است خدمات لجستیکی در اختیار آنها قرار داده و در شرایط اضطراری به کمک آنها بشتابد. به نظر می‌رسد ایالات متحده کارکرد نظامی - امنیتی خود را در چارچوب ائتلاف بین‌المللی ضد تروریسم که به‌طور عمده حول نیروهای آمریکایی دور می‌زند، انجام می‌دهد.^(۴)

در هر حال، هدف از ارائهٔ این آمار آن است که نشان دهیم، اتحادیهٔ اروپا که پیش از این به‌دور از صحنهٔ بحران افغانستان قرار داشت، اکنون بیشترین نیروی امنیتی را بعد از ایالات متحده آمریکا در افغانستان دارد و کشورهای مثل ایران، پاکستان، روسیه، آسیای مرکزی و ... نقش چندانی در حوزهٔ امنیتی - نظامی بحران ندارند.

۲) بازسازی افغانستان

میزان حضور کشورها در بازسازی افغانستان معیار دیگری است که می‌توان نقش و جایگاه آنها را در این کشور ارزیابی کرد. آمارهای مختلفی در مورد سهم کمک کشورها به بازسازی افغانستان ارائه شده است:

- اتحادیه اروپا در فاصله ۵ سال، نزدیک به یک میلیارد دلار پیشنهاد کمک به افغانستان داده است.

- آمریکا اعلام کرده است علاوه بر کمک ۴۰۰ میلیون دلاری که در قالب کمکهای بشردوستانه در اختیار افغانستان قرار داده، ۳۰۰ میلیون دلار دیگر کمک بلاعوض در اختیار این کشور قرار خواهد داد. در ضمن واشنگتن اعلام کرده است داراییهای چند صد میلیونی طالبان را که بلوکه کرده است در اختیار دولت افغانستان قرار خواهد داد. پیشنهاد کمک آمریکا به افغانستان برای مدت زمان دو سال است.

- ایران مبلغ ۵۶۰ میلیون دلار را برای فاصله زمانی ۵ سال پیشنهاد داده است.

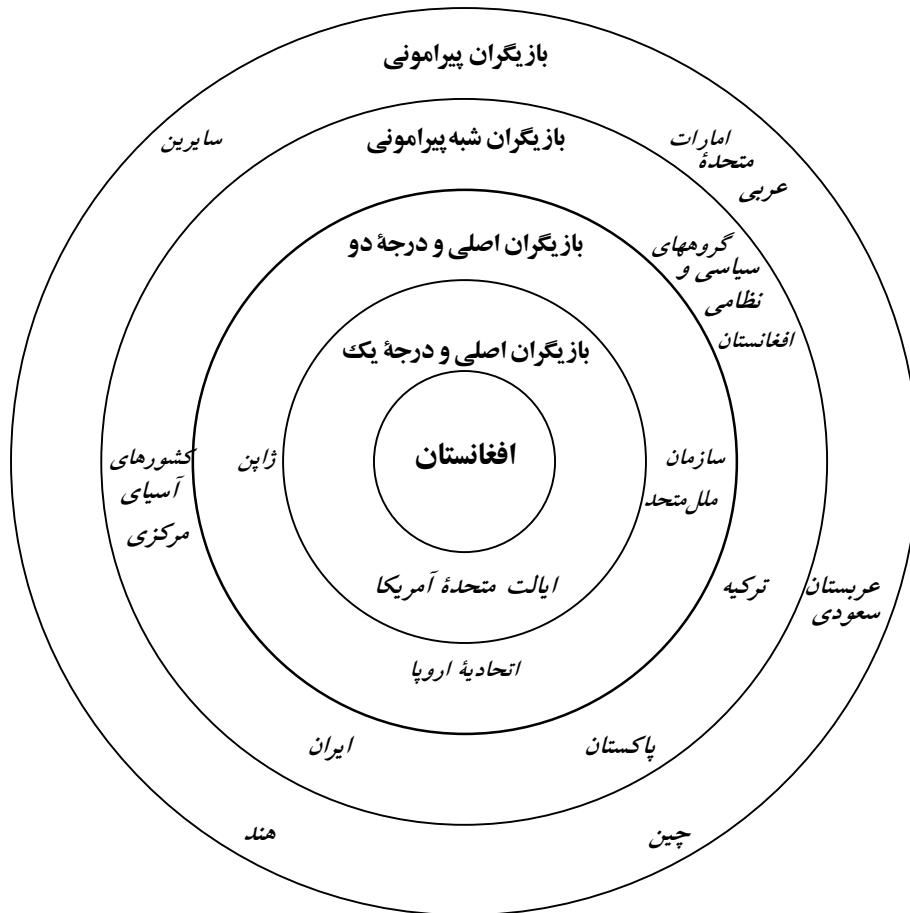
- پاکستان مبلغ ۳۰۰ میلیون دلار را پیشنهاد داده است.

- عربستان سعودی برای پرداخت ۲۲۰ تا ۳۰۰ میلیون دلار اعلام آمادگی نموده، چین دو میلیون دلار را پیشنهاد کرده، و ژاپن مبلغ ۵۰۰ میلیون دلار را برای دو سال و نیم پیشنهاد داده است.

حال اگر میزان کمک هر یک از کشورها را معیاری برای سهم آن کشورها در بازسازی افغانستان در نظر بگیریم آمریکا، اتحادیه اروپا و ژاپن در رأس قرار دارند.

بر اساس دو معیار ذکر شده حضور در نیروهای ایساف و نقش کشورها در بازسازی افغانستان، می‌توان طبق نمودار زیر تأثیرگذاری را بر تحولات سیاسی و نظامی افغانستان ترسیم نمود.

نمودار شماره ۱: میزان تأثیرگذاری کشورها و گروههای سیاسی - نظامی افغانستان



درباره این نمودار که میزان تأثیرگذاری کشورها و گروههای سیاسی - نظامی افغانستان را بر تحولات این کشور نشان می‌دهد، چند نکته قابل ذکر است:

اول: این نمودار بر پایه واقعیت‌های موجود در صحنه سیاسی - نظامی افغانستان ترسیم شده است؛ یعنی ایالات متحده هم‌اینک تنها بازیگر اصلی صحنه داخلی

افغانستان است. این نقش آمریکا در قالب تئوری ثبات هژمونیک رابرت کوهن قابل تفسیر است. (۵)

دوم؛ ژاپن، اتحادیه اروپا، سازمان ملل و ترکیه جزو بازیگران اصلی درجه دوم قرار گرفته‌اند. این جایگاه نقش آنها در ایساف و بازسازی افغانستان است. سوم؛ ایران و پاکستان که قبلاً جزو بازیگران اصلی بحران افغانستان بودند، اکنون جایگاه شبه‌پیرامونی پیدا کرده‌اند. نقش پاکستان به‌طور کامل تحت‌الشعاع نقش ایالات متحده قرار گرفته‌است. ایران نیز اگر چه از بعضی پتانسیلها برای تأثیرگذاری بیشتر بر تحولات افغانستان برخوردار است اما آمریکا به‌طور جدی مانع از به‌کارگیری این قابلیت‌هاست. جنگ لفظی اخیر میان ایران و آمریکا (در مورد تقویت نظامی اسماعیل خان از سوی ایران) و عقب‌نشینی کامل ایران از موضع‌اش این وضعیت را به‌طور کامل توصیف می‌کند.

۴- تحولات پس از حادثه ۱۱ سپتامبر و تأثیر آن بر قواعد بازی، الگوهای رفتاری

و جایگاه بازیگران

الف) تأثیر بر قواعد بازی

علاوه بر میزان تأثیرگذاری بازیگران، به نظر می‌رسد قواعد بازی نیز پس از حادثه ۱۱ سپتامبر تغییر کرده‌است. این تغییرات را می‌توان براساس قواعد: مشارکت نسبی در قدرت؛ قاعده حاصل جمع مضاعف؛ قاعده قدرت چانه‌زنی؛ قاعده نظم و حکومت مرکزی؛ قاعده کشوری با مرزهای مشخص و کنترل‌شده و بالاخره قاعده کشوری در کانون توجهات بین‌المللی شرح داد که اینک به آنها پرداخته می‌شود:

(۱) قاعده مشارکت نسبی در قدرت

اجلاس "بن" نقطه عطفی در تاریخ توزیع قدرت در افغانستان بود. سنگ بنای توزیع قدرت متأثر از مداخله ائتلاف ضدتروریسم در افغانستان به رهبری آمریکا، خستگی مردم افغانستان از جنگ داخلی، قانع‌شدن گروههای سیاسی و نظامی در افغانستان به کسب سهم معقولی از قدرت در ساختار سیاسی این کشور، که مشارکت نسبی همه

گروهها و اقوام در افغانستان را شامل می‌شد، بنا نهاده شد.

(۲) قاعده حاصل جمع مضاعف

طبق این قاعده، بردِ یکی، باختِ دیگری نیست؛ بلکه هریک از طرفین درگیر در بحران می‌توانند برنده باشند. انعطاف در مواضع گروههای سیاسی - نظامی افغان به‌ویژه رضایت ائتلاف شمال به شرکت در اجلاس بن، همکاری نسبی ایران و پاکستان با آمریکا در محو طالبان و بالاخره توزیع نسبی قدرت به شکلی که گفته شد، جلوه‌هایی از قاعده حاصل جمع مضاعف را نشان می‌دهد.

(۳) قاعده قدرت چانه‌زنی (قدرت در پشت میز مذاکره حاصل می‌شود)

در محیط جدید افغانستان که ایالات متحده به عنوان قدرت مسلط، مسئولیت حفظ نظم را برعهده دارد، دیگر جایی برای استفاده گروهها از قدرت نظامی باقی نمی‌ماند بهره‌گیری گروههای سیاسی و نظامی افغانستان از قدرت نظامی اسلحه، ممکن است به قیمت حذف آنها از صحنه سیاسی افغانستان تمام شود. تمایل این گروهها به گردآوردن نیروهایشان زیر چتر ارتش و پلیس ملی افغانستان، همکاری آنها با ایساف و آغاز روند خلع سلاح افغانستان، نشانه‌هایی از کم‌رنگ شدن نقش قدرت نظامی گروهها در تحولات افغانستان محسوب می‌شود.

(۴) قاعده نظم و حکومت مرکزی

هر چند دولت موقت افغانستان هنوز نتوانسته است اعمال حاکمیت مؤثری بر قلمرو سرزمینی‌اش نماید، اما به نظر می‌رسد روند تحولات به سمتی است که این دولت در پرتو حضور نیروهای آمریکایی و نیز نیروهای ایساف، قادر خواهد بود نظم و ثبات لازم را در افغانستان ایجاد کند. به‌ویژه اینکه هم گروههای داخلی افغانستان آمادگی خود را برای همکاری با دولت موقت اعلام کرده‌اند و هم جامعه بین‌المللی، پشتوانه سیاسی خوبی برای آن به وجود آورده است. اکنون هیچ فرمانی بدون آنکه امضای دولت افغانستان در زیر آن باشد، اعتبار نخواهد داشت.

(۵) قاعده کشوری با مرزهای مشخص و کنترل شده

هرچند هنوز تا اعمال کنترل دقیق بر مرزهای افغانستان فاصله زیادی داریم، اما دیگر، کشورها قادر نخواهند بود آزادانه مرزهای افغانستان را درهم نوردند و حریم سرزمینی آن را نقض نمایند. همین طور گروه‌های مافیایی، تروریستها، اشرار، قاچاقچیان مواد مخدر و ... دیگر افغانستان را سرزمینی امن برای خود نمی‌یابند.

(۶) قاعده کشوری در کانون توجهات بین‌المللی

افغانستان دیگر کشوری فراموش شده نیست. این کشور اکنون در کانون توجه جامعه بین‌المللی قرار دارد. افغانستان اهمیت استراتژیک خود را باز می‌یابد و به عضوی از اعضای جامعه بین‌المللی مبدل شده است. بنابراین باید عنوان کرد که در قواعد بازی تغییرات زیادی صورت پذیرفته و براساس حادثه ۱۱ سپتامبر و مداخله ایالات متحده و نیروهای غربی در افغانستان، بازی با قواعد تازه‌ای شکل گرفته است که مقایسه آنها به هیچ وجه، تشابهی میان آنان نشان نمی‌دهد.

جدول شماره ۵ - تغییر در قواعد بازی

قواعد قدیم	قواعد جدید
همه یا هیچ	مشارکت نسبی در قدرت
حاصل جمع جبری صفر	حاصل جمع مضاعف
هرج و مرج یا آنارشی	نظم و حکومت مرکزی
کشوری بدون دروازه	کشوری با مرزهای مشخص و کنترل شده
قدرت از لوله تفنگ بیرون می‌آید	قدرت در پشت میز مذاکره حاصل می‌شود
کشوری فراموش شده	کشوری در کانون توجه جامعه بین‌المللی

(ب) تأثیر بر الگوی رفتاری کشورها

متأثر از تغییرات یادشده، الگوی رفتاری کشورها در افغانستان تغییر کرده است. از

این پس هر کشوری موظف است طبق موازین بین‌المللی از جمله اصول شناخته‌شده، اصل احترام متقابل - اصل همزیستی مسالمت‌آمیز - اصل حسن همجواری و اصل عدم مداخله با دولت افغانستان، رابطه خود را تنظیم کنند.

علاوه بر این، از این پس به خاطر شکل‌گیری قدرت کرزای، روابط دولتها با افغانستان درچارچوب انعقاد معاهدات با دولت مرکزی افغانستان تنظیم خواهد شد و نه بر پایه توافق قرارداد با گروههای سیاسی و نظامی. همچنین دست‌کم الگوی سلطه به عنوان گزینه‌ای جهت حضور در افغانستان و تأمین منافع ملی رخت برمی‌بندد، اگرچه ممکن است تلاش کشورها جهت اعمال نفوذ و ایجاد وابستگی همچنان ادامه یابد.

ج) تأثیر بر نقش بازیگران

اگرچه این موضوع به نوعی در بهره‌اول بخش دوم توضیح داده شد، اما براساس الگوی عنوان شده درباره نقش کشورها در بخش اول، تغییرات قابل توجهی در نقش کشورها به وجود آمده است. آمریکا و اتحادیه اروپا در قالب ایساف و ائتلاف بین‌المللی ضد تروریسم، در حوزه سیاسی - امنیتی افغانستان (سیاست سطح تصمیم‌گیری *High Politics*) نقش اصلی را خواهند داشت. سایر کشورها بیشتر در حوزه اقتصادی یعنی بازسازی افغانستان، به عبارتی یعنی سیاستهای اجرایی (سیاست عادی *Low Politics*) ایفای نقش خواهند کرد. البته وضعیت بینابینی نیز می‌توان تصور کرد. به عنوان مثال اتحادیه اروپا هم در حوزه سیاسی - امنیتی و هم در حوزه اقتصادی نقش‌آفرینی می‌کند.

جدول شماره ۶ - میزان نقش بازیگران در ابعاد سیاست سطح تصمیم‌گیری در افغانستان

ابعاد سیاست	سیاست عادی	سیاست حاد
ماهیت سیاست	اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی	سیاسی - امنیتی
بازیگران	تمام بازیگران دخیل در تحولات سیاسی افغانستان	ایالت متحده، اتحادیه اروپا و سازمان ملل متحد

نتیجه‌گیری

ذکر چند نکته به عنوان نتیجه‌گیری ضروری به نظر می‌رسد:

- الف - تعداد بازیگران صحنه افغانستان (داخلی و خارجی) افزایش یافته است.
- ب - اهداف، سیاستها و ابزارهای بازیگران ثابت است اما نقش آنها دستخوش دگرگونی شده است.
- ج - قواعد جدیدی بر صحنه افغانستان حاکم شده است که بازیگران دخیل در بحران افغانستان باید رفتارهای خود را در چارچوب آن تنظیم نمایند.
- د - با توجه به سه مورد فوق، جمهوری اسلامی ایران بایستی سیاست خارجی خود را در قبال افغانستان بر پایه موارد زیر پی‌ریزی کند:
 - اصل اول: پرهیز از هرگونه اقدام تشنج‌زا؛
 - اصل دوم: هماهنگ‌سازی سیاستهای خود با وضع غالب در افغانستان (موقع‌شناسی)؛
 - اصل سوم: تلاش در جهت حفظ وضع موجود (در مورد مسئله توزیع قدرت در افغانستان)؛
 - اصل چهارم: ارائه ابتکار عمل برای پیشرفت بهتر فرایند صلح در افغانستان به‌ویژه با هماهنگی سازمان ملل متحد؛
 - اصل پنجم: احیای ائتلاف منطقه‌ای سابق (ایران، روسیه، آسیای مرکزی و هند)؛
 - اصل ششم: مبنا قرار دادن دولت افغانستان به عنوان محور اصلی هرگونه همکاری دوجانبه؛
 - اصل هفتم: تلاش در جهت ایفای نقش مؤثر در فرآیند بازسازی افغانستان به‌ویژه در محورهایی که مستقیماً بر امنیت و منافع ملی ایران تأثیرگذار است؛
 - اصل هشتم: انجام اقدامات نمادین جهت به نمایش گذاشتن حسن نیت خود در قبال تحولات جاری افغانستان. این مهم به‌ویژه در رفع هرگونه سوءظنی که موجب بهره‌برداری سوء دیگران شود مؤثر واقع خواهد شد.

یادداشتها:

- ۱- سیتا دی ماس، ستیز در افغانستان، مداخله خارجی، ترجمه رضا دوستدار، *ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، سال چهارم، شماره ۱۱-۱۲ (مرداد و شهریور ۱۳۷۹)، صص ۶۳-۵۴.
- 2- John Baylis and Steve Smith, *The Globalization of World Politics : An Introduction to International Relations*, Oxford : Oxford University Press, 1997, p.307.
- 3- Agence France Press, fed, 2002.
- ۴- گفته می‌شود یونس قانونی با خاندان سلطنتی پیوند سببی دارد.
- 5- <http://news.Bbc.co.uk/hi/english/world/South - asia/newsid-1.../1719959.st04/12/22>.
- 6- *Washington Post*, 25. Feb. 2002.
- ۷- برای توضیح بیشتر پیرامون تئوری ثبات هژمونیک رجوع کنید :
- Robert O'Keohane, *After Hegemony : Cooperation and Discord in the World Political Economy*, Princeton : Princeton University Press, 1977.